

نقد و بررسی کتاب رویکرد استاد مطهری به علم و دین

عبدالرزاق حسامی فر*

چکیده

یکی از موضوعات بسیار مهم مطرح در فلسفه علم و فلسفه دین، نسبت میان علم و دین است. این نسبت در دو حوزه مورد توجه قرار می‌گیرد: نیاز انسان به هر دو و تقابل میان گزاره‌های آن دو در توصیف قوانین طبیعت. این مسئله از حوزه بررسی عمیق استاد مطهری بیرون نبوده است؛ چنان‌که می‌توان اشتغال بدان را در آثار ایشان ردیابی کرد و این کاری است که در کتاب *رویکرد استاد مطهری به علم و دین* انجام شده است. نویسنده در این اثر کوشیده است با استفاده از آثار استاد، دیدگاه ایشان را در باب نسبت میان علم و دین بیان کند. این مسئله در اندیشه استاد به دو صورت بحث شده است: یکی نسبت علم و ایمان و تأکید بر نیاز انسان به هر دو و دیگری مسئله نزاع علم و دین. از نظر استاد، دین ثابت و قطعی، و علم متغیر و نسبی است. در این مقاله، هدف نقد و بررسی این کتاب و طرح برخی نکات پیشنهادی برای اصلاح آن است.

کلیدواژه‌ها: علم، دین، مطهری، ایمان، اسلام، انسان.

۱. مقدمه

کتاب *رویکرد استاد مطهری به علم و دین* نوشته دکتر عبدالحسین خسروپناه است که از سوی معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی، گروه مبانی نظری اسلام، در ۱۰۱ صفحه و در سال ۱۳۹۰ منتشر شده است و ناشر آن دفتر نشر معارف است. کتاب به‌رغم

* دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) ahesamifar@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۲/۲

صفحات اندک، متضمن تحقیق مناسبی درباره موضوع است و انسجام مطالب همراه با نثر روان مؤلف، راه فهم کتاب را برای خواننده هموار کرده است.

علم و دین دو سرمایه بزرگ بشرند که یکی خاستگاه بشری و دیگری سرچشمه الهی دارد. انسان به واسطه بهره‌مندی از این دو سرمایه، اشرف مخلوقات الهی است. نیاز انسان به این دو هرگز تمام‌شدنی نیست و مخصوصاً در مورد دین، ظهور این نیاز به صورت‌های گوناگون در طول تاریخ بشر، حکایت از نیاز فطری انسان به آن دارد؛ گو این‌که این نیاز گاهی به انحراف کشیده شده است و سر از خرافه‌پرستی درآورده است و پیامبران آمده‌اند تا تأمین این نیاز بشری را در مسیر درستی قرار دهند. اما، این دو سرمایه چه نسبتی با هم دارند؟ مسئله نسبت میان علم و دین، مسئله‌ای است که از یک‌سو گروهی از عالمان دینی را برانگیخته است تا به شناخت ماهیت علم بپردازند و مرزهای مدعیات علم را روشن کنند و از سوی دیگر، مخصوصاً به جهت حساسیت‌هایی که از جانب ارباب کلیسا ابراز می‌شد، دانشمندان را ناگزیر می‌کرد درباره نسبت نظریات خود با تعالیم کلیسا اظهارنظر کنند و به‌گونه‌ای از آن‌ها رفع تعارض کنند. پس، این مسئله عالمان هر دو طرف را به تأمل درباره آن واداشته است و استاد مطهری نیز چونان عالم و روشنفکر دینی به تأمل در این باره پرداخته است. در آثار ایشان مسئله نسبت میان علم و دین، دست‌کم به دو صورت مطرح‌نظر قرار گرفته است: یکی مسئله نیاز انسان به علم و دین که استاد از آن به نسبت علم و ایمان در انسان تعبیر کرده است و با تأکید بر این‌که هیچ‌یک نمی‌تواند جای دیگری را بگیرد، هر دو را مورد نیاز انسان دانسته است و به تأیید نیاز انسان به این دو در اسلام اشاره کرده است. مسئله دیگر، مسئله تعارض علم و دین است؛ بدین قرار که هم در علم و هم در دین گزاره‌هایی درباره طبیعت وجود دارد که گاهی با هم تعارض دارند و این تعارض دانشمندان را از یک‌سو و عالمان دینی را از سوی دیگر به چالش کشیده است. نسبت میان این دو چنان مهم است که به تعبیر وایتهد (Whitehead)، فیلسوف بزرگ معاصر، «وقتی تأمل می‌کنیم که دین و علم چه ارج و اهمیتی برای بشر دارند، گزاف نیست اگر بگوییم سیر آینده تاریخ بستگی به معامله این نسل با مناسبات و روابط فیما بین آن دو دارد» (باربور، ۱۳۶۲: ۱۳). از میان دو مسئله مربوط به نسبت علم و دین، نگاه نویسنده در این کتاب بیشتر معطوف به مسئله نخست بوده است؛ شاید به این دلیل که این مسئله در آثار استاد بیشتر بازتاب یافته است و استاد به تفصیل درباره آن سخن گفته است، اما از آنجا که مسئله دوم عمیق‌تر از مسئله نخست است و پاسخ‌گویی به آن چندان آسان نیست، از

این رو پاسخ استاد نیز به آن اهمیت بیشتری دارد. در آنچه خواهد آمد، سعی بر آن است که در خلال معرفی مطالب کتاب، پاره‌ای نکات انتقادی مطرح شود تا چنانچه مؤلف محترم در آن، سخن صوابی دیدند، در چاپ‌های بعدی اثر به‌کارگیرند.

این کتاب شامل چهار فصل است: عنوان فصل نخست «چیستی دین» است و در آن نویسنده کوشیده است با استفاده از آثار استاد، نظر ایشان را در باب تعریف دین، اهداف و رسالت دین، جانشین‌ناپذیری دین، ویژگی‌های اسلام از نظر ایدئولوژی، قلمرو دین و در نهایت جامعیت دین خاتم بیان کند؛

عنوان فصل دوم «چیستی علم» است. در این فصل بیشتر نظر اسلام و حکمای مسلمان در باب علم بیان شده است. همچنین، مسائلی چون ارزش عملی علم و نیز خطر علم در تولید غرور و جمود و تفاوت روح علمی با علم و فریضه‌بودن علم مطرح شده است. در پایان این فصل آمده است که قلمرو علم، تجربه و مشاهده است و آنچه خارج از این قلمرو قرار دارد، علم قادر به اظهار نظر درباره آن نیست؛

عنوان فصل سوم «رابطه علم و دین» است. در این فصل به چهار دیدگاه مختلف در باب روابط علم و دین اشاره شده است که عبارت‌اند از: نظریات تداخل، تعارض، تمایز و توافق. نویسنده در ادامه، ذیل عنوان «رابطه علم و دین» از نظر شهید مطهری، دیدگاه ایشان را در باب علم و ایمان و مکمل یک‌دیگر بودن آن دو و این‌که هر یک بخشی از نیازهای انسان را تأمین می‌کنند، بیان کرده است. وی سپس به اندیشه جدایی علم و دین اشاره می‌کند و تعبیراتی از استاد درباره نیاز انسان به علم و ایمان می‌آورد. همچنین، با اشاره به نظر استاد در باب نظریه تکامل، ادله ایشان را علیه توسل به این نظریه برای نفی وجود خدا نقل می‌کند و در ادامه تأکید استاد را بر حجیت عقل در اسلام و برجستگی این امر در اسلام بالنسبه به ادیان دیگر مطرح می‌کند. سپس، نویسنده ریشه تعارض علم و دین را بیان عهد عتیق از گناه نخستین حضرت آدم می‌داند که بر اساس آن میوه شجره ممنوعه، آگاهی به نیک و بد بود و در نقد آن می‌گوید: «ما مسلمانان با پرهیز از این برداشت غلط که خسارت‌های جبران‌ناپذیری بر علم و ایمان انسانیت وارد کرده است، نباید کورکورانه، تضاد علم و ایمان را امری مسلم تلقی کنیم» (همان: ۷۱). ایشان باز به سراغ مسئله نیاز انسان به علم و ایمان می‌رود و شواهدی را در تأیید این مسئله می‌آورد و به فواید دین در کنار علم اشاره می‌کند که عبارت‌اند از: خوش‌بینی، روشندلی، امیدواری، آرامش خاطر، لذت معنوی، ارزش‌های اخلاقی، نیروی مقاومت و انسان‌خدایی. وی در پایان بر اهمیتی که اسلام برای

علم قائل است، تأکید می‌کند و ذیل عنوان علم دینی توضیح می‌دهد که بر اساس دیدگاه استاد مطهری «از نظر اسلام، همهٔ علومی که برای مسلمانان مفیدند علوم دینی‌اند» (همان: ۸۹)؛

عنوان فصل چهارم «عقل و دین» است. در این فصل آمده است که هیچ دینی مانند اسلام با عقل پیوند نزدیک ندارد (خسروپناه، ۱۳۹۰: ۹۳). در اسلام عقل یکی از منابع احکام است. در پایان این فصل کوتاه، دربارهٔ نسبت تشیع با تعقل بحث شده است و آمده است که طرح مباحث الهیات از سوی ائمه به‌ویژه در نهج‌البلاغه، موجب شده که عقل شیعی از گذشته تا به حال، به صورت عقل فلسفی درآید (همان: ۹۷). در ادامه، سخن احمد امین رد شده است که می‌گوید علت تمایل بیشتر شیعه به بحث‌های عقلی و فلسفی، وجود باطنی‌گری و تمایل به تأویل در میان شیعه بوده است؛ در حالی که برخلاف نظر او، سابقهٔ عقل‌گرایی شیعه به پیش از جریان باطنی‌گری برمی‌گردد و ریشهٔ آن را باید در سخنان ائمهٔ اطهار جست‌وجو کرد.

۲. کاستی‌های محتوایی

۱. در صفحهٔ ۱۲، سطر اول و دوم آمده است: «ارائهٔ فهرست ناقصی از تعریف‌های متفاوت و گوناگون از دین میسر نیست». این عبارت به کتاب دین‌پژوهی ارجاع شده است، در حالی که اولاً به مطلب مهمی اشاره نشده است تا نیازی به ارجاع باشد؛ دوم این که می‌توان گفت که ارائهٔ فهرست کامل میسر نیست، اما ارائهٔ فهرست ناقص که دست‌کم با بیان دو تعریف حاصل می‌شود، کاملاً میسر است.

۲. نویسنده در مقام تعریف دین، عباراتی را از استاد مطهری در توصیف دین نقل می‌کند که چون این عبارات از آثار گوناگون ایشان استخراج شده است و در هر یک موضوع متفاوتی محل بحث بوده است، لذا توصیفی که استاد در آنها از دین به‌دست داده است، نمی‌تواند تعریف جامع و مانعی از دین تلقی شود و باید آن سخنان را نسبت با آن موضوع در نظر گرفت؛ چنان‌که فی‌المثل در تعریف دین آمده است: «دین عبارت است از بیان قوانین تکامل اجتماعی» (خسروپناه، ۱۳۹۰: ۱۵)؛ «دین، ایدئولوژی‌ای است که بر سرشت روحانی انسان متکی است» (همان)؛ حقیقت دین عبارت است از: بیان خواسته‌های فطری بشر و راهنمایی او به راه راست (همان: ۱۶)؛ «دین مقتضای فطرت و ندای طبیعت روحانی بشر است» (همان). نویسنده در ضمن بحث، تأکید می‌کند که منظور ما از دین،

دین اسلام است که همه پیامبران برای آن مبعوث شده‌اند. با این تأکید روشن می‌شود که منظور از دین در این کتاب، تمام ادیان ابراهیمی است که ذیل عنوان اسلام آورده می‌شوند. کاستی این بحث در این است که نویسنده سخنان پراکنده استاد را در باب دین آورده است و در این سخنان بیش از آنکه ماهیت دین روشن شود، پاره‌ای ویژگی‌ها در باب نقش آن در زندگی انسان بیان شده است. بهتر بود که نویسنده نه با نقل مستقیم عبارات استاد، بلکه با ارائه تحلیلی جامع از دیدگاه استاد، نظر ایشان را در باب ماهیت دین بیان می‌کرد؛ از جمله این که نقش قرآن و احادیث در محتوای دین چیست و مرز دین اسلام در نسبت با ادیان دیگر کجاست؟ چه نسبتی وجود دارد میان اسلام به معنای عام که ادیان ابراهیمی را دربرمی‌گیرد و اسلام به معنای دینی که پیامبر اسلام آورد و دین خاتم است؟

وقتی گفته می‌شود دین بیان تکامل اجتماعی است، پیداست که این تعبیر را نمی‌توان تعریف دین دانست، زیرا صرفاً بخشی از پیام دین را شامل می‌شود یا وقتی گفته می‌شود دین بیان خواسته‌های فطری بشر است، باید تأکید کرد که منظور این نیست که دین صرفاً ابزار خواسته‌های فطری بشر است و هرگز منظور پذیرش نظر ویتگنشتاین و پوزیتیویست‌ها در باب اخلاق و دین نیست که اولی اخلاق و دومی دین را بیان احساسات و عواطف انسانی می‌دانست (حسامی فر، ۱۳۸۴: ۱۳۰-۱۳۱)، بلکه منظور تأکید بر نیاز واقعی و ذاتی انسان به دین است. به هر حال، کاستی این بخش در ارائه نکردن تعریفی جامع از دین است و شایسته بود نویسنده سخنان استاد را درباره ماهیت دین و نه کارکردهای آن ارائه می‌کرد. در بحث درباره منشأ دین و سایر موضوعات مطرح در این فصل، تحلیل‌های مناسبی ارائه شده است جز این که در پایان فصل، ذیل عنوان «جامعیت دین خاتم»، به نقل دو سخن از استاد اکتفا شده است، در حالی که جا داشت به تفصیل درباره آن بحث شود.

۳. در فصل دوم، علم از نظر اسلام و به‌ویژه از نظر استاد مطهری بیان شده است، در حالی که بهتر بود هویت علم فارغ از دین تعریف شود، زیرا آنچه با دین تعارض پیدا می‌کند علم دینی نیست، بلکه علم مستقل از دین است که برخی از مدعیات آن با ظاهر عبارات دینی سازگار نیست.

۴. در فصل سوم، در توضیح نظر قائلان به تداخل آمده است: «مسیحیان قرون وسطایی و برخی متفکران اسلامی، از آن‌رو که دین را از طرف خداوند دانسته‌اند، همه علوم را جزء دین معرفی نموده و علم را داخل در قلمرو دین شمرده‌اند» (خسروپناه، ۱۳۹۰: ۵۰-۵۱). دو ایراد بر این سخن وارد است: نخست این که به نظر نمی‌رسد که فقط برخی از متفکران

اسلامی دین را از طرف خدا بدانند، بلکه میان همه ایشان بر سر این امر اتفاق نظر وجود دارد؛ دوم، چگونه این باور می‌تواند دلیلی باشد بر اینکه همه علوم جزو دین هستند و اگر این امر ممکن باشد، لازم می‌آید همه مسلمانان به دلیل باور به مقدم، به تالی باور داشته باشند. پس، صرف باور به اینکه دین از طرف خداست، لازم نمی‌آورد که شخص همه علوم را جزو دین بداند و استلزام یادشده درست نیست.

همچنین، در این فصل در توضیح نظر قائلان به تعارض آمده است: «پاره‌ای از اندیشمندان، علم و دین را کاملاً متعارض دانسته‌اند، اعم از این که تعارض بین گزاره‌های دینی باشد یا گزاره‌های علمی» (همان: ۵۱). این سخن خالی از اشکال نیست، زیرا تعارض در گزاره‌های دینی به عالمان دین و تعارض در گزاره‌های علمی به دانشمندان آن علم مربوط می‌شود و هیچ‌یک از این تعارضات، به نسبت میان علم و دین ربطی ندارد و آنچه به این نسبت مربوط می‌شود، صرفاً تعارض میان گزاره‌های علمی و دینی است.

۵. نویسنده در فصل سوم، مسئله تعارض علم و دین را مسئله‌ای مربوط به تفکر مسیحی دانسته است که در تفکر اسلامی جایی ندارد. اما، به نظر می‌رسد که این سخن خدشه‌پذیر باشد، زیرا اگر در مسئله تعارض علم و دین، علم را به معنای مطلق دانش بگیریم، در آن صورت همه دانش‌ها را دربرخواهد گرفت و یکی از فروع آن، مسئله تعارض فلسفه و دین خواهد بود که دغدغه عده‌ای از متفکران مسلمان چون ابن‌رشد بوده است و اندیشه او بر ابن‌رشدیان لاتین در دوره حکمت مدرسی تأثیرگذار بوده است. اما، اگر در مسئله تعارض علم و دین، علم را به معنای علم تجربی بگیریم، در آن صورت اگرچه این مسئله از حیث خاستگاه به تفکر مسیحی در غرب مربوط می‌شود، منحصر به آن نمی‌ماند و برای تفکر اسلامی نیز مطرح می‌شود، چراکه در دین اسلام نیز گزاره‌هایی درباره طبیعت وجود دارد که گاهی دست‌کم بر اساس برخی تفاسیر با یافته‌های علمی بشر تعارض پیدا می‌کند و از یک روشنفکر مسلمان انتظار می‌رود که پاسخی درخور به این مسئله بدهد.

۶. در صفحه ۷۵ سطر ۳ آمده است: «انسان به حکم اینکه از روی طبع، حیوان است و به صورت اکتسابی انسان، یعنی استعداد انسانی انسان تدریجاً در پرتو ایمان باید پرورش یابد». سؤالی که در باب این عبارت مطرح می‌شود این است که آیا انسان بودن انسان، امری طبیعی یا اکتسابی است؟ حق این است که آنچه اکتسابی است، استعدادهای انسانی است نه انسان بودن.

۷. در بحث دربارهٔ رابطهٔ علم و دین، لازم بود که نویسندهٔ محترم دو مسئله‌ای را که در صدر این مقاله به آنها اشاره شد، از هم تفکیک کند: یکی مسئلهٔ رابطهٔ علم و ایمان و دیگری مسئلهٔ رابطهٔ علم و دین و و به تفاوت تعارض در هر یک توجه می‌کرد. تعارض در علم و ایمان، همچنان‌که ایشان تأکید کرده است، امری است که در اسلام مطرح نیست و در اسلام هر دو هم قابل جمع و هم مورد نیاز انسان دانسته می‌شوند. اما، تعارض علم و دین مسئله‌ای است واقعی که نیازمند پاسخ است؛ چنان‌که فی‌المثل در قرآن از هفت آسمان و در علم از یک آسمان سخن گفته می‌شود؛ یا در دین از خلقت و ثبات انواع و در علم از تکامل یاد می‌شود. آنچه محل نزاع است، این است که با وجود سخنان متعارض دین و علم در باب حقایق طبیعت، سخن کدام یک منطبق بر واقع است. پیداست که به حصر عقلی، یکی از چهار پاسخ را می‌توان پذیرفت: یا هر دو را صادق بدانیم یا هر دو را کاذب و یا دین را صادق بدانیم و علم را تأویل کنیم و یا با تأویل دین، علم را صادق تلقی کنیم. کتاب از حیث تحلیل مسئلهٔ رابطهٔ علم و دین و مخصوصاً اهمیتی که دین برای علم قائل است، بسیار عالی است و متضمن تحقیقی جامع در باب موضوع است، اما می‌توان گفت که در آن، مسئلهٔ تعارض علم و دین تقریباً مغفول مانده است و اگرچه از برخی عبارات منقول از آثار استاد مطهری، به‌ویژه بحث ایشان در باب نظریهٔ تکامل، می‌توان پاسخی برای این مسئله استنباط کرد، چون ذهن نویسنده بیشتر متوجه مسئلهٔ نخست بوده است. لذا، سخنان استاد را در راستای پاسخ‌گویی به مسئلهٔ نخست تفسیر کرده است، گویانکه شاید خود استاد مطهری نیز چنین هدفی را دنبال می‌کرده است و از این‌رو ایرادی بر نویسندهٔ محترم نیست. استاد در آثار خود اشاراتی به مسئلهٔ تضاد علم و دین دارد، اما هرگز آن را به صورت مسئلهٔ مستقلی که لازم است پاسخ درخوری برای آن ارائه کرد، مطمح‌نظر قرار نداده است. به هر حال، به عنوان پیشنهادی برای غنی‌سازی بحث، می‌توان آثار استاد را با عنایت به مسئلهٔ نزاع علم و دین بازخوانی کرد. پاسخی که فی‌الجمله از آثار استاد مطهری استنباط می‌شود این است که از نظر ایشان، اگر میان آنچه به صورت قطعی در دین آمده است و فرضیه‌های علمی، تعارضی وجود داشت، باید دین را حق بدانیم و علم را تأویل کنیم، زیرا دین حق است، در حالی که فرضیات علمی قطعی نیست و با پیشرفت علم تغییر می‌یابد. استاد در زمینهٔ جاودانگی دین و تغییرپذیری نظریات علمی می‌گوید:

دین زنده است و هرگز نمی‌میرد؛ یعنی، آن حقیقت دین قابل مردن نیست. چیزی در اجتماع قابل مردن نیست. چیزی در اجتماع قابل مردن و یا منسوخ‌شدن است که یک اصل بهتری

بباید جای او را بگیرد؛ مثلاً، هیئت بطلمیوسی یک اصل علمی بود، مدتی در دنیا زنده بود، بعد حقایق دیگری و اصول دیگری در هیئت و آسمان‌شناسی پیدا شد، هیئت بطلمیوسی را از بین برد (مطهری، ۱۳۸۷: ۴۹۴).

دیدگاه استاد را در باب نزاع علم و دین، می‌توان در پاسخی مشاهده کرد که ایشان به پرسش در باب وجه حرمت خوردن گوشت خووک و امکان تغییر حکم آن می‌دهند. وقتی از استاد سؤال می‌شود که اگر دانشمندان توانستند عنصر مضر را در گوشت خووک پیدا کنند، آیا با حذف آن عنصر، گوشت خووک حلال می‌شود؟ ایشان پاسخ می‌دهد که خیر، زیرا آنچه در علم کشف می‌شود قطعی نیست و چه بسا تحقیقات بعدی نشان بدهد که اتفاقاً عنصر یا عناصر دیگری در گوشت خووک هست که آنها مضرند و تا آن زمان بشر بدان دست نیافته بود. خلاصه اینکه چون علم پیشرفت می‌کند و نظریه‌های آن متغیر است، نمی‌توان یک امر قطعی دینی را با یک نظریه علمی کاملاً منطبق دانست (مطهری، ۱۳۸۱: ۷۱-۷۴).

البته، استاد اگرچه در هنگام بروز تعارض میان علم و دین، علم را تأویل می‌کند، تفسیر خشک مغزانه از دین را که هیچ توجهی به تحولات علمی نداشته باشد، مخدوش می‌داند. وی می‌گوید که هرچند اسلام به ظاهر و باطن عمل دینی اهمیت می‌دهد، همواره اولی را برای دومی می‌خواهد، چنان‌که هیچ عمل ظاهری در اسلام نیست که به خودی خود مقدس باشد و وظیفه مسلمان صرفاً رعایت آن ظاهر باشد. «از این رو، پرهیز از تصادم با مظاهر توسعه علم و تمدن یکی از جهاتی است که کار انطباق این دین را با مقتضیات زمان آسان کرده و مانع بزرگ جاویدماندن را از میان برمی‌دارد» (مطهری، ۱۳۷۷: ۳۲۸). از نظر ایشان کسانی که با جمود فکری، تفسیری شکل‌گرایانه از اسلام به دست می‌دهند و به این توجه ندارند که در ورای دستورهای اسلامی، غایتی معنوی منظور نظر بوده است، نمی‌توانند دین را متناسب با مقتضیات زمان تفسیر کنند (احمدی، ۱۳۸۹: ۱۰۳).

۳. کاستی‌های صوری

۱. گاهی در ترکیب صورت‌های متصل فعل بودن، «الف» اضافه شده است که اضافی است و لازم است حذف شود: معتقداند: معتقدند (صفحه ۵۶، سطر ۲)؛ مفیداند (صفحه ۸۹، سطر ۱۸)؛ (← شاهی لنگرودی، ۱۳۸۲، ۸۵-۸۶).

۲. گاهی علایم سجاوندی نادرست به کار رفته است؛ مثلاً، در برخی موارد باید به جای

نقطه‌ویرگول از ویرگول استفاده شود: (صفحه ۲۸، سطر ۱۲؛ صفحه ۳۵، سطر ۸؛ صفحه ۷۵، سطر ۱۴).

۳. در صفحه ۳۹ سطر ۱۹، عبارت پیش از نقل قول، هماهنگ با نقل قول نیست: «عبارت است از سیستمی است از»؛ بهتر است تعبیر «عبارت است از» حذف شود.

۴. در صفحه ۱۶ سطر اول آمده است: «دین خدا هدف و مقصد یکی است» که در آغاز آن باید حرف اضافه «در» آورده شود.

۵. در صفحه ۶۹ سطر ۴، آمده است: «با توجه به ویژگی‌هایی که اسلام برخوردار است» که به یکی از دو صورت ذیل قابل اصلاح است: «با توجه به ویژگی‌هایی که اسلام از آنها برخوردار است و یا به کوتاه سخن: «با توجه به ویژگی‌های اسلام».

۶. گاهی عبارت نامتوازن است و نیاز به ویرایش دارد: «و بدون شک، هرچند بسیاری از برداشت‌ها و تفسیرها درباره جهان، می‌تواند مبنای یک ایمان و دلستگی قرارگیرد، با اصول منطقی و علمی سازگار نبوده، ناچار طردشدنی است» (صفحه ۷۲، سطر ۲ تا ۴). ویرایش پیشنهادی بدین قرار است: «و بدون شک، هرچند بسیاری از برداشت‌ها و تفسیرها درباره جهان را می‌توان مبنای یک ایمان و دلستگی قرار داد، چون با اصول منطقی و علمی سازگار نیستند، ناچار باید آنها را کنار گذاشت».

۷. در صفحه ۴۰ سطر ۴، در نقل قول آمده است: «همه قضیه‌ها (فرضیه‌ها) علمی» که لازم است به این صورت اصلاح شود: «همه قضیه‌ها (فرضیه‌ها) علمی».

۸. در صفحه ۳۵، مطلبی از مجموعه آثار استاد مطهری نقل شده است و به یک صفحه از آن کتاب ارجاع داده شده، در حالی که چون مطلب نقل شده تا صفحه بعد ادامه پیدا می‌کند، لازم بود به دو صفحه ارجاع صورت بگیرد. دیگر آنکه، این نقل قول افتادگی دارد و در سطر ۴ صفحه ۳۵ باید عبارت «و از جامعه جدا کنیم» به این صورت اصلاح شود: «و اگر انسان را از جامعه جدا کنیم». همچنین، در این نقل قول بخش‌هایی از عبارت حذف شده است که لازم بود با نقطه‌چین مشخص شود.

۹. در صفحات ۶۳ تا ۶۵، مطلبی از کتاب *علل گرایش به مادیگری* صفحات ۱۰۳ تا ۱۰۵ نقل شده است و به‌رغم پیوستگی نقل قول، چهار بار ارجاع صورت گرفته است، بدون این‌که نویسنده در خلال آن مطلبی افزوده باشد، در حالی که بهتر بود یک‌بار آن هم در آخر نقل قول مستقیم ارجاع صورت گیرد و اگر بخشی از مطلب حذف شده است، به جای آن نقطه‌چین بیاید.

۴. نتیجه‌گیری

مسئله نسبت میان علم و دین را استاد مطهری بیشتر در قالب نسبت میان علم و ایمان مطرح کرده است و نیاز انسان را به آنها به دو بالی تشبیه کرده است که یک پرنده برای پرواز کردن به آنها نیاز دارد. پس، نه علم می‌تواند نیاز انسان را به دین برطرف کند و نه دین نیاز انسان را به علم. بحث استاد درباره این نسبت، در مواردی به اظهار نظر تلویحی در باب مسئله نزاع علم و دین انجامیده است. ایشان برای حل این تعارض، بر ثبات و جاودانگی دین اسلام و تغییرپذیری یافته‌های علمی بشر تأکید می‌کند و به بیان دیگر، در این تعارض با دفاع از صدق گزاره‌های دینی به تأویل علم می‌پردازد و ارزش قوانین علمی را نسبی می‌داند. البته، استاد به صراحت مسئله نزاع علم و دین را مطرح نمی‌کند، اما از مطاوی آثار ایشان می‌توان دیدگاه ایشان را استنباط کرد. دیدگاه استاد در این زمینه بر نسبییت معرفت علمی و قطعیت دین استوار است و دلیل ایشان بر اولی تغییرپذیری قوانین علمی و بر دومی دلایل کلامی است. اثبات‌ناپذیری نظریات علمی امری است که به دنبال طرح مسئله استقرار از جانب هیوم مطرح شد که بر اساس آن، استنتاج یک قانون کلی از مشاهدات جزئی هیچ مبنای منطقی ندارد و تجربه حداکثر یک قضیه جزئی در اختیار ما می‌گذارد. تلاش‌هایی که در تاریخ فلسفه علم برای حل این مشکل انجام شده است، هیچ‌یک کامیاب نبوده است. بنابراین، درستی قوانین علمی اثبات‌پذیر نیست و یقین عینی به درستی آنها دست‌نیافتنی است. حداکثر یقینی که در خصوص نظریات علمی می‌توان به دست آورد، یقین نفسانی است که هیوم آن را با اصل تداعی نفسانی توجیه می‌کند. پس، سخن استاد درباره عدم قطعیت نظریات علمی از این پشتوانه قوی معرفت‌شناختی برخوردار است. کتاب رویکرد/استاد مطهری به علم و دین کوششی ارزشمند برای بیان و تحلیل دیدگاه استاد در باب نسبت میان علم و دین است. این کتاب اگرچه در ترسیم تصویری کلی از رویکرد استاد به مسئله یادشده موفق است، پاره‌ای کاستی‌ها در آن دیده می‌شود که در این مقاله به آنها اشاره شد. شاید مهم‌ترین کاستی مقاله عدم توجه کافی آن به مسئله تعارض علم و دین و تلاش برای استنباط پاسخ استاد به این مسئله است که در چاپ‌های بعدی قابل استدراک است.

منابع

احمدی، علی‌اکبر (۱۳۸۹). دین و دوران: جستاری در اسلام‌شناسی مرتضی مطهری، تهران: معاونت پژوهشی و آموزشی سازمان تبلیغات اسلامی.

- باربور، ایان (۱۳۶۲). علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حسامی فر، عبدالرزاق (۱۳۸۴). «تفسیر وصف الحالی از دیدگاه ویتگنشتاین در باب دین»، انجمن معارف اسلامی، فصلنامه علمی پژوهشی انجمن معارف اسلامی، س ۱، ش ۳.
- خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۰). رویکرد استاد مطهری به علم و دین، قم: دفتر نشر معارف.
- شاهری لنگرودی، سید جلیل (۱۳۸۲). مجموعه کامل اصول و قواعد ویرایش، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران جنوب.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۷). مجموعه آثار، جلد ۱۶: سیری در سیره نبوی، جاذبه و دافعه علی علیه‌السلام، سیری در نهج‌البلاغه، مشکلات علی علیه‌السلام و صلح امام حسن علیه‌السلام، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۱). مجموعه آثار، جلد ۲۱: اسلام و نیازهای زمان (۱ و ۲)، اسلام و نیازهای جهان امروز، قوانین اسلام در مقایسه با توسعه و تحول دنیای جدید، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۷). مجموعه آثار، جلد ۲۵: «الغدیر» و وحدت اسلامی (شش مقاله)، حج، نهضت آزادی بخش اسلام، مسئله نفاق، عدالت از نظر علی علیه‌السلام، نقش حادثه کربلا در تحول تاریخ اسلامی، خطابه و منبر، لزوم تعظیم شعائر اسلامی، دفاع از ۱۳، احیای تفکر اسلامی، تکامل اجتماعی انسان در تاریخ، تهران: صدرا.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی